

4784

به نام خالق هستی

آبر کامو

ترجمه: جلال آل احمد

یادگانه





## مقدمه

آلبرکامو، نویسنده معاصر فرانسوی است که نزدیک به همه عمر خود را در تونس و الجزیره و شهرهای آفریقای شمالی و فرانسه گذرانیده است. به همین علت نه تنها در این داستان بزرگترین نقش را آفتاب سوزان نواحی گرم به عهده دارد. قارمان داستان به علت همین آفتاب است که آدم می‌کشد، بلکه در کار بزرگ دیگرش به نام «طاعون» همین نویسنده، بلای طاعون را بر یک شهر گرم‌انده آفریقا نازل می‌کند، که «تغییرات فصول را فقط در آسمان آن می‌شود خواند» و آن به صدای بال پرنده‌ای را می‌توان شنید و نه زمزمه بادی را لای برگ‌های درختی.

«طاعون» که بزرگترین اثر این نویسنده شمرده می‌شود داستان ایستادگی قهرمانان اساسی کتاب است در مقابل مرگ در مقابل بلای طاعون. داستان دلواپسی‌ها و اضطراب‌ها و فداکاری‌ها و بی‌غررتی‌های مردم شهر طاعون‌زده‌ای است که طنین زنگ ماشین‌های نش‌کس آن؛ در روزهای هجوم مرض، دقیقه‌ای فرو نمی‌نشیند و بیماران طاعون‌زده، باید به زور سرنیزه از بستگان‌شان جدا کرد. غیر از این کتاب که به عنوان بزرگترین اثر منشور سال‌های اخیر فرانسه به شمار رفته است. آلبرکامو؛ دو نمایشنامه دارد. یکی به نام «سوء تفاهم» و دیگری «کالیگولا» و پس از آن کتاب‌ها و مجموعه مقالات دیگر او است به این ترتیب «نامه‌هایی به

یک دوست آلمانی»، «افسانه سیزیف» و مجموعه کوچکی به نام «سور» و چند اثر دیگر.

آلبرکامو، که همچون اثرپل سارتر در ردیف چند نویسنده تراز اول امروز انسه نام برده می‌شود، یک داستان‌نویس عادی نیست که برای سرگرم کردن خوانندگان، طبق نسخه معمول، مردی را به زنی دلبسته کند و بعد با ایجاد موانع در راه وصال آن دو؛ به تعداد صفحات داستان خود بیفزاید. داستان‌های این مرد داستان‌هایی است فلسفی، که نویسنده، درک دقیق خود را از زندگی مردک، از اجتماع و قیود و رسوم آن و هدف‌هایی که به خاطر آن‌ها می‌شود زندگی کرد، در ضمن آنها بیان کرده است.

از این لحاظ «بیگانه» و «طاعون» این نویسنده، جالب‌تر از دیگر آثار اوست: در این دو داستان، نویسنده خود را روبروی مرگ قرار می‌دهد. سعی می‌کند مشکل مرگ برابر خود را و برای خوانندگان حل کند. سعی می‌کند دغدغه مرگ را و هراس آن را زایل کند. قهرمان داستان اولی؛ که ترجمه آن اکنون در دست شما است (و امید است که ترجمه‌ای دقیق و امین باشد) «بیگانه» ای است که گرچه یک می‌کند بیهوده زنده است ولی در عین حال به زیبایی‌های این جهان و به لذاتی که نامنتظر در هر قدم سرراه آدمی است سخت دلبسته است و با همی است که سعی می‌کند خودش را گول بزند و کردار و رفتار خود را به وسیله‌ای به دلیلی موجه جلوه دهد.

مردی است از همه چیز دیگران بیگانه. از عادات و رسوم مردم؛ از نفرت و شادی آنان و آرزوها و دلافسردگی‌هاشان. و بالاخره مردی است که در برابر مرگ - چه آن جا که آدم می‌کشد و مرگ دیگری را شاهد است و چه آن جا که خودش محکوم به مرگ می‌شود - رفتاری غیر از رفتار

آدم‌های معمولی دارد.

نمایشنامه «سوءتفاهم» نیز که داستان کامل شده همان ماجرای ناقصی است که قهرمان داستان «بیگانه» آن را از روی روزنامه پاره‌ای که در زندان خود یافته هزاران بار می‌خواند باز در اطراف همین مسئله دور می‌زند.

پسری است که از زادگاه خود برای کسب مال بیرون آمده و وقتی برمی‌گردد به به برای مادر و خواهرش بیگانه‌ای بیش نیست بلکه حتی نمی‌داند چگونه پدرش را به آنان معرفی کند. در همین میانه است که مادر و خواهرش به طمع پولی که در جیب او دیده‌اند او را می‌کشند. در این نمایشنامه مردی هست که فکر می‌کند یا باید همچون سنگ شد و یا خودکشی کرد. این مادر و خواهر قاتل که پس از کشتن پسر و برادر خود دیگر نمی‌توانند سنگ می‌مانند و کلاسی مثل «گناه» و «عاطفه» تازه برایشان معنی پیدا کرده است، ناچار راه دوم را اختیار می‌کنند. برای بهتر درک کردن این داستان فلسفی، از نویسنده‌ای که آثارش تاکنون به فارسی منتشر نشده است لازم بود که توصیفی وی را آورده شود، و از این لحاظ بهترین دیده شد که خلاصه ترجمه مقاله «ژان بل سارتر» نویسنده معاصر فرانسوی؛ که درباره همین کتاب نوشته شده است در آن از کتاب گذارده شود. گرچه سارتر این مقاله را از یک نظر مخصوص نوشته است که شاید مورد علاقه خوانندگان نباشد، ولی در عین حال توصیفی است رساننده و دقیق که به فهم داستان کمک خواهد کرد، خلاصه کردن چنین مقاله‌ای بسیار دشوار و در عین حال جسورانه بود ولی چه باید کرد که برای این مقدمه بیش از شانزده صفحه جا گذاشته نشده بود. گذشته از این که ممکن بود ترجمه کامل آن برای خوانندگان ملالت‌آور بشود.